جلسه 500

دوشنبه 29/06/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در دوران امر بین تخصیص و تخصص بود. مرحوم آقای صدر فرمودند ظاهر خطاب عام اقتضاء می کند که ما حمل کنیم خطاب خاص را بر تخصص. مثلا اکرم کل عالم مفادش قضیه شرطیه است که إذا کان شخص عالما فیجب اکرامه. و این قضیه شرطیه عکس الحملی دارد، عکس الحملش این است که فمن لم یجب اکرامه فلیس بعالم. خطابی آمده به شکل خاص می گوید لاتکرم زیدا. نمی دانیم زید عالم است تا تخصیص بشود یا جاهل است تا تخصص باشد. ما به ظهور عکس الحمل در خطاب عام که می گفت فمن لم یجب اکرامه فلیس بعالم تمسک می کنیم می گوئیم و زید لایجب اکرامه فلیس بعالم. قیاس شکل اول.

ولکن ایشان فرمود اگر این دلیل لاتکرم زیدا هم به نحو قضیه حقیقه بود، می شود لاتکرم زید سواء کان عالما أو جاهلا. این خطاب خاص به اطلاقش می گوید زید اگر عالم هم بود اکرامش نکن. درست است که ما از عموم عام می توانستیم نتیجه گیری بکنیم که زید عالم نیست، ولی چه کنیم که اطلاق خود خطاب خاص که می گفت لاتکرم زیدا این اقتضاء می کند که زید حتی اگر عالم هم باشد واجب الاکرام نباشد. خب این اطلاق خطاب خاص مقدم است بر عموم عام. عموم عام مفادش این است که مثلا در مورد زید که تطبیق می شود می گوید إن کان زید عالما فیجب اکرامه، این به شکل عام بیان شده است، چون اکرم کل عالم انحلالی است، یک فرضش هم این است که إن کان زید عالما فیجب اکرامه. این را بطور عموم فهماند. اطلاق دلیل خاص می گوید لاتکرم زیدا ولو کان عالما. خب این اطلاق دلیل خاص باید مقدم بشود بر عموم عام.

بله اگر دلیل خاص ما اطلاق نداشت به نحو قضیه خارجیه بود، اطلاق نداشت که بگوئیم لاتکرم زیدا سواء کان عالما أو جاهلا. مثلا مولا گفت اکرم جیرانی، بعد یکجای دیگر گفت لاتکرم زیدا. خب این لاتکرم زیدا قضیه خارجیه است، اکرم جیرانی هم قضیه خارجیه است. هم عام قضیه خارجیه است و هم خاص. اینجا معنا ندارد بگوئیم لاتکرم زیدا سواء کان من جیرانی أم لا. قضیه خارجیه است مولا خودش تشخیص داده است که زید جار او هست یا نیست. اگر جا او نباشد می شود تخصص، اگر جار او باشد می شود تخصیص. معنا ندارد بگوئیم لاتکرم زیدا مطلقا سواء کان من جیرانی أم لا. خود مولا متصدی تشخیص شده است شاید تشخیص داد که زید جار مولا هست تخصیص زد اکرم جیرانی را. اطلاق ندارد لاتکرم زیدا که سواء کان من جیرانی أم لا. چون خود مولا متصدی تطبیق شده است و شاید احراز کرده است که زید از جیران او هست ولکن بخاطر اینکه مثلا ناصبی است استثناء کرده است از وجوب اکرام.

اقول: این فرمایش آقای صدر اگر تمام می شد که هر خطاب عامی یک عکس الحملی دارد، اکرم کل عالم عکس الحملش این است که فمن لم یجب اکرامه فلیس بعالم. دیگر وجهی ندارد که آقای صدر در مسأله تفصیل بدهد، باید بگوید الحق مع الشیخ الانصاری تجری اصالة عدم التخصیص لاثبات التخصص مطلقا. چرا؟ برای اینکه در همان مثال اکرم کل عالم ولاتکرم زیدا که ایشان این مثال را برای قضیه حقیقیه مطرح کرد، یا مثال دیگر که در فقه مطرح کرده همان مثال ماء الاستنجاء هست، شما می بینید که خطاب خاص اطلاق ندارد حتی اگر خطاب عام و یا خود این خطاب خاص به نحو قضیه حقیقیه باشد. توضیح ذلک:

اطلاق در دو صورت فرض می شود:

یکی اینکه موضوع ذو حالتین باشد، گاهی این حالت را داشته باشه و گاهی حالت دیگر، مثل عالم، گاهی عادل است و گاهی فاسق است. چون دو گروه هستند، خب مولا وقتی گفت اکرم العالم و نگفت اکرم العالم العادل ما اطلاق گیری می کنیم.

صورت دوم این است که در موضوع احتمال دو حالت باشد. و مولا با وجود شک بطور مطلق حکم بکند. مثلا زید ممکن است سید باشد و ممکن است سید نباشد. خب زید ذو حالتین نیست، چون زید یا سید است و دیگر نمی تواند سید نباشد، یا سید نیست پس نمی تواند سید باشد. مقسم برای دو حالت نیست. ولی ممکن است مولا نداند، چون عمامه به سر ندارد مولا نمی داند که زید سید هست یا نیست. خب اگر بگوید لاتکرم زید و نگوید إن لم یکن سیدا فلاتکرمه، مطلق بگوید لاتکرمه بله اینجا هم اطلاق گیری می کنیم در صورتی که مولا جاهل باشد مردد باشد که آیا زید سید هست یا سید نیست. هیچکدام از این دو صورت اطلاق در مانحن فیه نیست. اما اینکه موضوع ذوحالتین باشد، مولا وقتی می گوید اکرم کل عالم بعد می گوید لاتکرم زیدا، خب زید یا عالم است یا جاهل، گاهی عالم است وگاهی جاهل که معنا ندارد. بالاخره زید یا عالم است یا جاهل است. مثال روشن تر اگر بخواهیم بزنیم اکرم کل هاشمی، بعد بگوید لاتکرم زیدا، نمی دانیم زید هاشمی است یا هاشمی نیست. خب زید که ذوحالتین که نیست که گاهی هاشی باشد و گاهی نباشد. فعلا رو در نظر بگیرید. پس لاتکرم زیدا اطلاق از شکل اول ندارد که ذوحالتین باشد. اما اطلاق به شکل دوم که مولا جاهل باشد به اینکه زید عالم است یا جاهل، خب این هم که ثابت نیست. شاید مولای عرفی عالم باشد و مولای شرعی هم که حتما عالم است که زید مثلا عالم است. خب اگر مولا بداند که زید عالم است دیگر اطلاق منعقد نمی شود که سواء کان عالما أم لا. خود مولا متصدی تشخیص شده است که زید عالم است و تخصیص زده است اکرم کل عالم را، یا زید جاهل است تخصصا گفته است لاتکرم زیدا.

پس اصلا دلیل خاص هچ کجا اطلاق پیدا نمی کند که سواء کان هذا الخاص من افراد العام ام لا. خود مولا می تواند تشخیص بدهد که این خاص از افراد عام هست تا خروج او تخصیصی بشود یا از افراد عام نیست تا خروج او تخصصی بشود.

و اوضح من هذا المثال مثال ماء الاستنجاء است که روایت فرمود ثوب ملاقی ماء الاستنجاء طاهر. خب ثوب ملاقی ماء الاستنجاء نمی دانیم ملاقی النجس هست تا از دلیل ملاقی النجس نجس تخصیص خورده باشد. یا اصلا ملاقی الطاهر هست و ماء الاستنجاء طاهر است تا اصلا دلیل ملاقی النجس نجس شامل این ثوب ملاقی ماء الاستنجاء نشود.

خب مولایی که می گوید ثوبی که ملاقی ماء الاستنجاء است طاهر است خب این ثوب که ذوحالتین نیست که گاهی ملاقی نجس است و گاهی ملاقی طاهر. اگر ماء الاستنجاء طاهر است پس این ثوب همیشه ملاقی طاهر است. اگر ماء الاستنجاء نجس است پس این ثوب همیشه ملاقی نجس است. ذوحالتین نیست تا اطلاق گیری بکنیم.

واینکه بگوئیم مولا نمی دانست که ملاقی ماء الاستنجاء ملاقی النجس هست یا ملاقی الطاهر، اینکه معنایش جهل مولا است به احکام شرعیه خودش، این را که نمی شود بگوئیم.

پس هیچوقت خاص اطلاق پیدا نمی کند. همیشه خاص مهمل است و احتمال می دهیم که خروجش تخصیصی باشد از عام و احتمال می دهیم خروجش تخصصی باشد. اطلاق ندارد که سواء کان من افراد العام أم لا. لاتکرم زیدا سواء کان عالما أم جاهلا. الثوب الملاقی لماء الاستنجاء طاهر سواء کان ملاقیا للطاهر أو ملاقیا للنجس. اطلاق معنا ندارد در این موارد. ولذا اگر عکس الحمل در قضیه عام درست بشود که فمن لم یجب اکرامه فلیس بعالم این قضیه از اکرم کل عالم استخراج بشود و این ظهور معتبر باشد ما باید بگوئیم اثبات می کنیم خروج خاص به نحو التخصص است در مواردی که مردد است و ما نمی دانیم که خروجش به نحو تخصص است یا به نحو تخصیص، اثبات می کنیم با اصالة عدم التخصیص که خروج این فرد به نحو تخصص است. اما آن مثال که خاص ممکن است یک روز مثلا عالم باشد و یک روز جاهل. حالا یک مثال روشنتری بزنیم: مولا گفت اکرم کل عادل یکجای دیگر گفت لاتکرم زیدا. خب زید ممکن است یک روز عادل باشد و یک روز فاسق باشد. ممکن است شما بگوئید اینجا که دیگر مولا باید حساب کند، خب زید ذوحالتین است، پس لاتکرم زیدا می شود سواء کان عادلا أم فاسقا، و با اکرم کل عادل باید حساب بکنیم، اینجا اطلاق خاص را بپذیریم کما یظهر من تعلیقة البحوث.

اقول: این هم درست نیست. چرا؟ برای اینکه فعلا زید امروز که مولا گفت لاتکرم زیدا، زید فی علم الله عادل است یا فاسق؟ اگر امروز فاسق است و بعدا ممکن است عادل بشود، خب نسبت لاتکرم زیدا با اکرم کل عالم می شود عموم من وجه. عموم من وجه می شوند. اگر امروز زید فاسق است ولی ممکن است بعدا عادل بشود مولا گفت لاتکرم زیدا، اطلاق گفت سواء کان عادلا أو فاسقا، خب با خطاب اکرم کل عادل نسبتش می شود عموم من وجه. اینی که آقای صدر گفت اطلاق خاص بر عموم عام مقدم است این به شرطی است که خاص مطلق باشد نه خاص من وجه. اگر خاص من وجه بشود که نسبت می شود عموم من وجه، می شود تعارض. آنوقت امر این لاتکرم زیدا در موارد شک که زید امروز زید عادل است یا فاسق می شود مردد بین تخصص و بین تعارض به عموم من وجه. خارج از بحث ما می شود. اگر بدانیم زید امروز فاسق است و بعدا ممکن است عادل بشود، لاتکرم زیدا نسبتش با اکرم کل عادل می شود عموم من وجه. اگر شک بکنیم که امروز زید عادل است یا فاسق است، طبعا مردد می شود بین تخصص و بین تعارض به عموم من وجه.

حالا اگر فرض کنید زید امروز عادل بود، بعدا ممکن است فاسق بشود، اینجا می شود به حکم خاص. چون قدر متیقن از خطاب لاتکرم زیدا این است که شامل آن حال اولش می شود. یعنی اگر امروز زید عادل است و مولا گفت لاتکرم زیدا، نمی شود حملش کنیم که لاتکرم زیدا بعد ما یصیر فاسقا. این حمل عرفی نیست. آنوقت قدر متیقنش می شود امروز که لاتکرم زیدا ولو امروز که عادل هست. باز می شود به حکم خاص. همان بحث ما پیش می آید که می شود به حکم خاص. پس فرقی نمی کند چه عنوانی که در عام مورد بحث است عنوان ذاتی باشد مثل هاشمی بودن، اکرم کل هاشمی، بعد مولا گفت لاتکرم زیدا، نمی دانیم زید هاشمی است یا هاشمی نیست. اصلا اطلاقی در دلیل خاص منعقد نمی شود که لاتکرم زیدا ولو کان هاشمیا. چون خود مولا شاید احراز کرده است حالت زید را که زید هاشمی هست یا هاشمی نیست. دیگر سواء کان هاشمیا أم لا نمی خواهد. و اگر عنوان غیر ذاتی است مثل همین عادل وفاسق بودن، آن هم نتیجه اش را گفتیم که در یک صورت اصلا عموم من وجه می شود و از محل بحث خارج است، که آن در جایی است که فعلا بحث فاسق بودن زید مطرح است، بعدا ممکن است عادل بشود. خب نسبت می شود عموم من وجه. ولی اگر الان بحث عادل بودنش مطرح است قدر متیقن است که امروز را دارد می گوید لاتکرم زیدا. خب آن هم همان حرف ما بیاید که شاید مولا احراز کرده است که زید امروز عادل هست ولذا گفته است لاتکرم زیدا، تخصیص زده است اکرم کل عادل را. دیگر نیازی نداشت بگوید سواء کان عادلا أم فاسقا. پس اطلاق دلیل خاص که علامتش این است که در این مثال اخیر مولا بگوید سواء کان عادلا أو فاسقا، این اطلاق در دلیل خاص نیست. چون اگر الان مولا حال فعلی اش را در نظر می گیرد، خب شاید مولا تشخیص داده است که حال فعلی اش چه نحوی است، نیازی ندارد سواء کان عادلا أو فاسقا بگوید. نیازی به اطلاق نیست، خودش متصدی تطبیق شد دید زید عادل است ولکن بخاطر یک مشکلات دیگری آن را تخصیص زد از اکرم کل عالم.

والحاصل هیچوقت خطاب خاص اطلاق ندارد که سواء کان من افراد العام أم لا. چون خود مولا می تواند تشخیص بدهد که این خاص از افراد عام است تا خروجش بشود تخصیصی، یا از افراد عام نیست تا خروجش بشود تخصصی. نیاز ندارد سواء کان من افراد العام أم لا را مطرح کند تا بشود اطلاق خاص.

این اشکال اول که اشکال به تفصیل مرحوم آقای صدر است.

اما اشکال دوم این است که: جناب آقای صدر! انصافا ما ظهور معتبری در خطاب عام نداریم که عکس الحمل را از آن بفهمیم، که از اکرم کل عالم بفهمیم که فمن لم یجب اکرامه فلیس بعالم. چرا؟

برای اینکه ما در تشخیص ظهورات باید رجوع کنیم به فهم عرف. اگر بیایند به عرف بگویند هر عالمی را اکرام کن، بعد هم سؤال که می کنند که زید را اکرام کنیم یا نه، مولا بگوید زید را اکرام نکن. هیچ عرفی نمی آید احکام جاهل را بر این زید بار کن و او را بفرستد کلاس نهضت و یا بخاطر اینکه ارشاد جاهل واجب است این زید را ارشاد کنیم. عرف همچنین بنائی ندارد. ولذا از این کشف می کنیم که یا خطاب عام همچنین ظهوری ندارد در عکس الحمل، یا اگر هم ظهور باشد این ظهور معتبر نیست کما یأتی توضیحه.

بله اگر خطاب عام إخبار از امر تکوینی بکند، کل نار حارة، ظاهر إخبار از امر تکوینی این است که دارد از ملازمه خبر می دهد. دارد خبر می دهد که بین نار بودن و حار بودن ملازمه است. کأنه گفته بین الناریة والحرارة ملازمة. شک می کنیم این چیزی که شبیه آتش هست و یقینا حار نیست شک می کنیم که این حار نبودنش از باب تخصیص است که نار هست و حار نیست، یا اصلا نار نیست نار نما است. بله، ظاهر کل نار حارة این است که بین نار بودن و حار بودن ملازمه است. حالا که این شیء مشکوک حار نیست پس معلوم می شود نار هم نیست. در خطابات شرعیه هم اگر می گفت بین العالمیة و وجوب الاکرام ملازمة ما قبول داشتیم عدم التخصیص لاثبات التخصص را. ولی مفاد خطاب عام مرکزش بیان ملازمه نیست بین العالمیة و وجوب الاکرام، مرکزش اثبات وجوب اکرام است علی تقدیر کون الشخص عالما. جزاء مرکز قضیه شرطیه است نه ملازمه بین جزاء وشرط. مفاد العالم واجب الاکرام، اکرم کل عالم، إن کان شخص عالما فأکرمه تمام اینها مفادشان اثبات وجوب اکرام است علی تقدیر کون الشخص عالما. مرکز این جمله بیان ملازمه نیست. و الا اگر می آمد می گفت بین العالمیة و وجوب الاکرام ملازمة، اگر می فهمیدیم زید واجب الاکرام نیست شک می کردیم عالم است یا نه، از انتفاء لازم که وجوب اکرام است کشف می کردیم انتفاء عالم بودن را. یا اگر مولا صریحا عکس الحمل را می گفت که فمن لم یجب اکرامه فلیس بعالم، ما مشکلی نداشتیم، ما اصالة عدم التخصیص را کاملا می پذیرفتیم.

ممکن است شما از ما نپذیرید تشکیک در ظهور را، بگوئید ظهور را نمی شود تشکیک کرد، ظهور دارد جمله عام در عکس الحمل. هر قضیه شرطیه ای که قضیایای حقیقیه اند که بازگشتش به قضایای شرطیه است هر قضیه شرطیه ای ظهور دارد در عکس الحمل. إن کان شخص عالما فأکرمه ظهورش این است که فمن لم یکن واجب الاکرام فلیس بعالم.

می گوئیم برفرض این را از شما بپذیریم، اما این اشکال شما که نمی شود ظهوری باشد و حجت نباشد. این را ما قبول نداریم. این مطلبی که در بحوث آقای صدر اصرار می کنند که عقلاء تعبد ندارند، بلکه بر اساس کاشفیت امارات را معتبر می دانند، معنا ندارد عام ظهور داشته باشد در عکس الحمل، یعنی کشف نوعی داشته باشد، ولی حجت نباشد. ما می گوئیم چرا معنا ندارد؟. درست است که بناء عقلاء بر اساس تعبد نیست، ولکن ممکن است بناء عقلاء تدریجا بر اساس حفظ نظام مجتمع شکل بگیرد. مثل قاعده ید. عقلاء رئیس به آنها نگفته بود که قاعده ید جاری کنید، ولی در زندگی اجتماعی نیاز پیدا کردند که ید را دلیل ملکیت بدانند و الا لما قام للمسلمین سوق، از باب حفظ نظام. شبیه وضع تعینی پیدا کرد شد بناء عقلاء. تعبد به معنای بخشنامه از رئیس ندارند عقلاء، اما حفظ نظام مجتمع گاهی عقلاء را به سمت بنائی بر حجیت اماره یا یک اصل می کشاند. خب در موارد شک در مراد جدی برای حفظ نظام مجتمع عقلاء به عموم عمل کردند، اما در مواردی که مراد جدی معلوم است، در همین مورد دوران امر بین تخصیص و تخصص معلوم است که زید واجب الاکرام نیست، کیفیت خروج زید را از وجوب اکرام نمی دانیم، ثابت نیست بناء عقلاء، چون حفظ نظام مجتمع اقتضاء نمی کرد این مقدار را که در این موارد هم عقلاء حجت بدانند عموم را.

یک مطلب دیگر هم ممکن است بگوئیم، وآن اینکه شاید درصد مطابقت این عموم ها که دوران امر در آن هست بین تخصیص و تخصص، درصد مطابقت این عموم ها با واقع زیاده نبوده است، خیلی از موارد که مردد بود خاص بین تخصیص وتخصص واقعا تخصیص بوده تخصص نبوده است. پس غلبه با تخصص نبوده تا در موارد شک هم بناء بر تخصص بگذارند. خب همین غلبه منشأ کاشفیت است. اما در موارد شک در مراد جدی که شک در تخصیص است امر دائر بین تخصیص و تخصص نیست اصلا شک داریم که زید عالم واجب الاکرام هست یا نیست، یعنی امر دائر است بین تخصیص وعدم تخصیص، آنجا غلبه با اراده عموم بوده است. و این منشأ کاشفیت عموم از مراد جدی شده است. پس این نکته عقلائی هم ممکن است مطرح بشود که در مواردی که ما شک داریم که زید عالم واجب الاکرام هست یا نیست، شک در تخصیص عموم اکرم کل عالم داریم، می دانیم زید عالم است شک در تخصیص داریم، احتمال می دهیم عموم شامل زید بشود و احتمال می دهیم زید تخصیص خورده باشد. غلبه مطابقت عموم با واقع موجب کشف نوعی شد که در اینجا هم عام مطابق با واقع است. اما در مواردی که یقینا زید واجب الاکرام نیست اما نمی دانیم که عالم است یا جاهل، در این موارد و مشابه این مورا دغلبه با این نبوده که خروج اینها غالبا از باب تخصص باشد تا ما آن مورد شک را هم حمل بکنیم بر این مورد غالب.

اصلا یک نکته ای خدمت شما عرض کنم: ما ممکن است نکات عقلائیه را در ارتکازمان داشته باشیم نتوانیم تحلیل کنیم گناهمان چیست. اینکه آقای صدر می گوید نکات عقلائیه را باید بفهمیم، نکات عقلائیه در ارتکاز همه ما هست اما اصلا لزومی ندارد که بالتفصیل بفهمیم. این ما این مقدار را می فهمیم یا احتمال می دهیم که عقلاء در موارد دوران امر بین تخصیص و تخصص اصالة عدم التخصیص جاری نکنند. حالا نکته عقلائیه اش چیست ما نمی توانیم تفصیلا بیان کنیم. ما که دو احتمال مطرح کردیم ولی حالا اگر این دو احتمال هم نبود باز ما می گفتیم ما نکته عقلائیه را بالتفصیل نمی فهمیم، اما اجمالا و ارتکازا احساس می کنیم که در دوران امر بین تخصیص و تخصص عقلاء اصالة عدم التخصیص جاری نمی کنند و یا لااقل مشکوک است که عقلاء این کار را می کنند یا نه. فالحق ما علیه صاحب الکفایة من عدم جریان اصالة عدم التخصیص لاثبات التخصص.

یک نکته عرض کنم این بحث را تمام کنیم. کل هذه الابحاث فی دوران الامر بین التخصص و التخصیص بالمخصص المنفصل. اگر امر دائر بود بین تخصص و تخصیص به مخصص متصل، احد الناسی اصالة عدم التخصیص را جاری نمی داند برای اثبات تخصص. چرا؟ برای اینکه مخصص متصل جلو ظهور را می گیرد. اصلا ظهور منعقد نمی شود در خطاب عام نسبت به این فرد. تا ما بعد بگوئیم ظهور عام این فرد را شامل می شود.

مثال بزنم: بعضی ها استدلال کرده اند به آیه "فلیحذر الذین یخالفون عن امره أن تصیبهم فتنة أو یصیبهم عذاب الیم". گفته اند این آیه می فرماید که هر کس مخالفت امر پیغمبر کند عقاب می شود. و چون مخالفت طلب استحبابی پیامبر قطعا عقاب ندارد، مستحب است، پس کشف می کنیم که اصلا طلب استحبابی امر نیست چون فرمود مخالف امر پیامبر عقاب دارد. از آن طرف مخالفت طلب استحبابی پیامبر عقاب ندارد، اگر بنا باشد طلب استحبابی امر باشد و عقاب نداشته باشد می شود تخصیص آیه. اصالة عدم التخصیص می گوید بگویید اصلا طلب استحبابی پیامبر امر نیست، فثبت که امر مختص است به طلب وجوبی.

ما آنجا اشکال کردیم گفتیم برفرض اصالة عدم التخصیص جاری بشود لاثبات التخصص، اما چه ربطی دارد به این آیه؟ این آیه قرینه متصله دارد، قرینه لبیه متصله دارد که عذاب مختص به طلب وجوبی است، طلب استحبابی عذاب ندارد، این روشن است قرینه لبیه متصله است، پس از اول ظهور این آیه شامل طلب استحبابی نمی شود حتی اگر طلب استحبابی امر باشد. حتی اگر طلب استحبابی امر باشد قرینه متصله داریم که این آیه شامل طلب استحبابی نمی شود. آنوقت ما چه چطور ما تمسک کنیم به اصالة عدم التخصیص در آیه لاثبات التخصص؟ آیه اصلا مخصص متصل دارد. آیه می گوید "فلیحذر الذین یخالفون عن امره" قرینه متصله می گوید مراد طلب وجوبی است. طلب استحبابی امر هم باشد مشمول آیه نیست. پس اینجا وجهی برای اصالة عدم التخصیص به هیچ وجه نیست. یقع الکلام فی مسأله العمل بالعام قبل الفحص عن المخصص المنفصل انشاءالله فردا.